



۲۰۱۸/۰۹/۱۰



حامد نوید

ر فتی

رفتی و ناله های دلم ناشنیده ماند

آوای نی، به سینه من نادیده ماند

آتش که تا طلوع سحرگه نیامدی

چشم به چشم دختر شب تا سپیده ماند

رفتی ...

رفتی و ناله های دلم ناشنیده ماند
آوای نی، به سینه من نادیده ماند
آتش که تا طلوع سحرگه نیامدی
چشم به چشم دختر شب تا سپیده ماند
مانند آن فروغ که تابید و بر فروخت
ای نور دیده از تو چه نوری به دیده ماند
یادم هنوز هست که در لحظه وداع
اشکی به دیده داشتیم و ناچکیده ماند
تو رفتی و سحر شد و بی روی ماه تو
بر چهره سپهر چه رنگی پریده ماند
موجی ز ژرف سینه دریا نواکشید
لیکن به مرز ساحل دل نارسیده ماند
در انتظار قامت سرو روان تو
باز آ که باز قامت بیدی خمیده ماند
تو رفته نی و لیک همه یادهای تو
در بستر خیال شیم آرمیده ماند

از تو بماند نگهت جاوید در چمن
وزما چو لاله سینه چاک و دریده ماند

شعر و تابلوی از حامد نوید

